

یادداشت

که ناخوش کند آب استاده بوی

هوشنگ صدقی

● «فعلا مدیریت همین و وضعیت همین است. شما مردم رأی داده‌اید، رئیس‌جمهوری و مجلس انتخاب کردید و آنان نیز وزیر و مدیر انتخاب کردند؛ پس بیخود اعصاب، روح و روان همدیگر را آزار ندهیم. فعلا همین هستیم».

شاید اگر این نوع دیالوگ را از زبان وزرای دولت‌های نهم یا دهم می‌شنیدیم، آتچنان درباره گوینده سخن نقدی نبود؛ چراکه مشی و روش دولت گذشته، پاسخ‌گوینودن به مردم بود؛ ولی عجب است از وزیری که برآمده از آرای مردمی است، چگونه این سخن را بر آنان روا می‌دارد؛ به‌ویژه آنکه وزیر بهداشت، در دولت یازدهم با اجرای طرح «تحول سلامت»، توانست آبرویی برای دولت بخرد. حال وقتی مردم دردمند برای یافتن چند قلم داروی بیماری خاص به این در و آن در می‌زنند و دست خالی از داروخانه‌ها برمی‌گردند، ناچارند از سر رنج، درد خود را با وزیر در میان بگذارند تا شاید تشفی خاطری بگیرند؛ نه اینکه جناب وزیر برآشفته بگوید همین است که هست!

تیک می‌دانیم بخشی از این نوع رفتاری در حوزه بهداشت‌ودرمان در حیطه اختیارات وزیر بهداشت نیست و به تحریم‌ها گره خورده؛ اما این را می‌دانیم که بخش دیگری از آنها به ناتوانی و بی‌تدبیری برخی از مسئولان بهداشت‌ودرمان برمی‌گردد که با وجود اطلاع از بازه زمانی آغاز تحریم‌ها، در زمینه تهیه دارو و مواد اولیه تدابیری جدی به عمل نیاوردند. همان نکته‌ای که چندی قبل یکی از مسئولان سازمان غذا و دارو بر آن صحه گذاشت. گفته‌ها درباره درد و رنج بیماران خاص و عام پس طولانی است؛ هرچند انتظار داریم همان‌طورکه درد ناشی از بیماری‌ها را تحمل می‌کنیم، مسئولان بهداشت‌ودرمان به خوبی کار کنند؛ چون به آنها رأی داده‌ایم. سعدی، علیه‌الرحمه می‌فرماید:

«خدايي که از خاک مردم کند

عجب باشد ار مردمی گم کند

ز نعمت‌نهادن بلندی مجوی

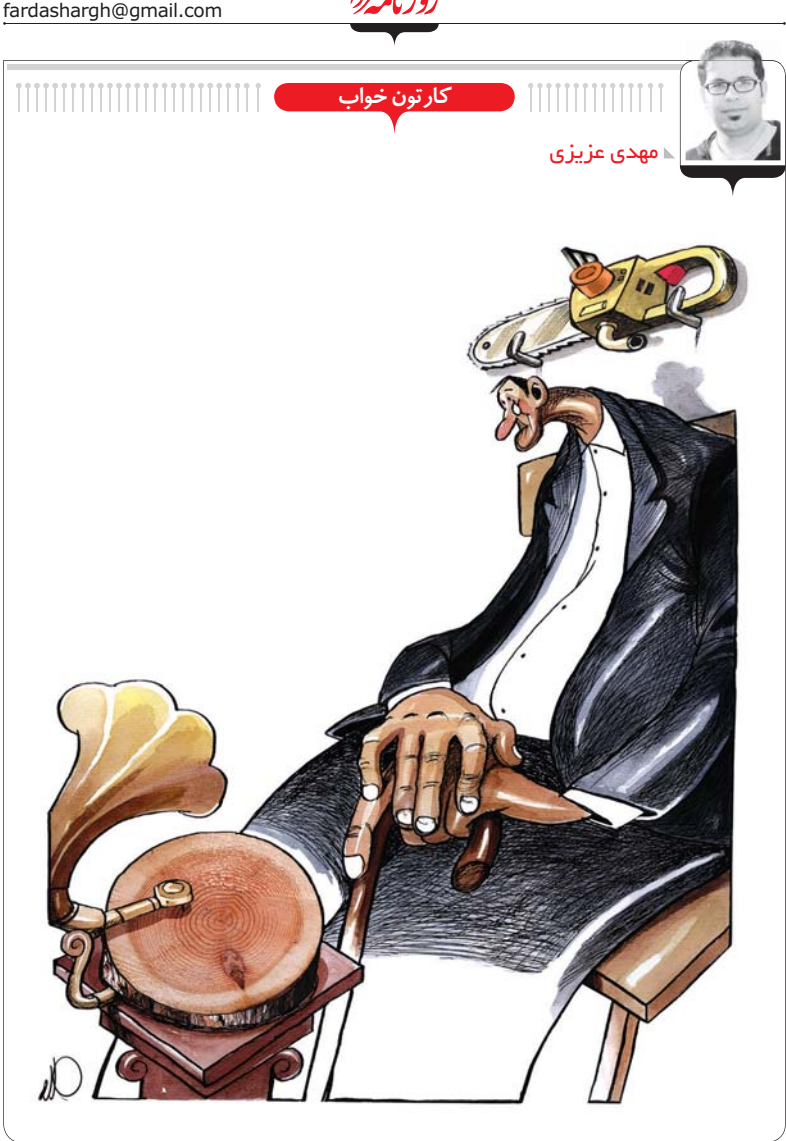
که ناخوش کند آب استاده بوی».

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۹۷ • ۸ محرم ۱۴۴۰ • ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۸ • سال شانزدهم • شماره ۳۲۴۷ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۲:۵۹ • اذان مغرب ۱۹:۲۶ • اذان صبح فردا ۵:۲۵ • طلوع آفتاب ۶:۵۰

روزنامه‌فرا



مهدی عزیزی

کارتون خواب

سلام به فردا

کاربرد نابهنجار و آشفته زبان پارسی در پیوندهای رسانه‌ای



میرجلال الدین کزازی

انگیزه‌های گونه‌گونی در کارند که این پدیده فرهنگی و اجتماعی: «کاربرد نابهنجار و آشفته زبان پارسی در پیوندهای رسانه‌ای» را در ایران پدید آورده‌اند و همچنان در می‌گسترند. یکی از آنها گسترش فناوری رسانه‌ای است. روزگار ما روزگار شتاب است، حتا می‌توانم گفت روزگار آسیمیگی است. این آسیمیگی و شتاب آتچنان در تاروپود منش مردمان امروز درتپیده است، با زندگانی روزانه‌شان درآمیخته است که آرامش و درنگ را به‌گونه‌ای کار نکوهیده و ناپسند – حتا گناهی گران– دگرگون کرده است. همگان در شتابند اما به‌درستی نمی‌دانند چرا. این شتاب به پیوندهای انسانی هم راه برده است، بر این پیوندها اثر نهاده است. از آنجاست که کسانی که می‌خواهند با یکدیگر پیوندی به یاری زبان به‌ویژه از راه دور داشته باشند، کسانی که رسانه‌های نو را به‌کار می‌گیرند، می‌کوشند که

کمترین زمان را در پیوند و پیام به‌کار ببرند یا به سخنی دیگر بیشترین اندیشه را، بیشترین خواسته را، در کمترین واژگان بکنجانند. از همین روست که در میان جوانان ایرانی زبانی پدید آمده است که پایه آن بر کوتاه‌نویسی نهاده شده است. یکی از شگردهای ادبی و زیباشناختی، کوتاه‌نویسی و کوتاه‌گویی است. این شیوه حتا گاهی کاربردی ناگزیر در گذشته داشته است. در روزگاران پیش، پیام را با کبوتر از جایی به جایی دیگر می‌فرستادند پس می‌بایست بیشترین سخن را در کمترین واژگان بکنجانند به‌گونه‌ای که بتوان آن واژه‌ها را بر پاره‌کاغذی خرد نوشت و به پای کبوتر بست و آن را گسیل داشت. توان کبوتر آن‌چنان نبود که بتوان طوماری بلند را به این گونه فرستاد. ازاین‌روی شگردی، شیوه‌ای بسیار کارآمد در کوتاه‌نویسی پدیدار شد. این‌گونه از بهره‌بردن از زبان، هنری شد هم ارزشمند هم کارآمد. برای نمونه شما اگر به کتاب «چهارمقاله» نظامی عروضی بنگرید در آن نمونه‌هایی بسیار نغز، هنری، حتا شگفت‌آور از کوتاهی در سخن خواهید یافت. اما از سوی دیگر یکی از خاستگاه‌های این پدیده دریخنگیز آن است که جوانان ایرانی به بسندگی با زبان پارسی آشنایی

ندارند. گناه هم از آنان نیست، از شیوه آموزش دبستانی و دبیرستانی است. در این رده‌های آموزشی، آموزه زبان پارسی آن ارج و ارزی را که می‌باید داشت، دارا نیست. چون همه ما پارسی‌زبانیم، گاه انگاشته می‌شود که هرکس می‌تواند این زبان را آموزش بدهد. اگر دبیر یا آموزگار زبان و ادب پارسی به انگیزه‌ای از کار بازمانده باشد، هرکس را که در دسترس داشته باشد، می‌فرستند تا این درس را به‌عهده بگیرد. این سستی، این کاستی همچنان می‌پاید؛ از دبستان و دبیرستان به دانشگاه می‌رسد؛ در سرتاسر زندگانی مایه رنج و آزار و ناتوانی ایرانیان می‌گردد. اگر جوانان ایرانی که بسیار هوشمندند، بهره‌هوشی‌شان در رده‌ای است بالا، به درستی زبان پارسی را که یکی از پیشرفته‌ترین و پویاترین زبان‌های جهان است، می‌آموختند، می‌توانستند از آن مانند نیکان‌شان در کوتاه‌نویسی بهره ببرند بی‌آنکه گزند و آسیبی بدین زبان شکرین و شیوا و شگرف برسانند، در دام نابهنجاری‌های زبانی بیفتند. به‌پاس کوتاهی سخن به این دو خاستگاه در نارسانی و نابهنجاری زبان رسانه‌ای بسنده می‌کنم؛ بررسی خاستگاه‌های دیگر را به گفتاری دیگر وامی‌گذارم.

همین حوالی

شبه‌خاطرات یک آدم وسواسی!



محمود برآبادی

عادت دارم قبل از سفر یک فهرست بلندبالا از وسایل و چیزهایی که باید با خودم ببرم، تهیه کنم. هر کدام را هم که برمی‌دارم، تیک می‌زنم تا فراموش نکنم.

وقتی قرار شد به یکی از شهرها برای برگزاری کارگاه دو روزه باشگاه کتاب‌خوانی بروم، دست‌به‌کار شدم و فهرستم را تهیه کردم. البته مدام که یادم می‌افتاد زیر فهرست چیزهای تازه را اضافه می‌کردم.

از موبایل، فلش‌مموری، مسواک، خمیردندان، کیت خیاطی گرفته تا عینک آفتابی و عینک مطالعه. البته یک عینک مطالعه هم زاپاس برداشتم. سفر قبلی عینکم شکست و هرجا به اتفاق رئیس اداره ارشاد رفتم، هیچ تعمیرکاری نبود که جوش بدهد، در آخر هم مجبور شدم از شیشه‌هایش استفاده کنم و یک فریم تازه بخرم. انصافا رئیس اداره ارشاد من را پیش خیلی از عینک‌سازی‌های آشنا و غریبه برد. همین‌طور که داشتیم می‌رفتم هرکس زنگ می‌زد، می‌گفت: «عینک استاد شکسته است و دارم می‌روم تعمیر کنم. کسی را سراغ داری که عینک تعمیر کند؟».

گمان کنم نصف مردم شهر فهمیدند که عینک من شکسته است! می‌پرسید چطور متوجه شدم که نصف مردم شهر فهمیده‌اند؟ خیلی ساده است؛ اول که شهر خیلی بزرگ نبود، بعد هم از وقتی شبکه‌های اجتماعی راه افتاده است شهرستانی‌ها بیشتر از تهرانی‌ها از آن استقبال کرده‌اند. الف‌فوری یک گروه تلگرامی یا واتس‌آپی درست می‌کنند و با سرعت گردیاد اطلاع‌رسانی می‌کند. بی‌دلیل نبود که وقتی راننده من را به فرودگاه می‌برد، پرسید: «استاد بالاخره عینکتان درست شد؟».

از آن به‌بعد بود که تصمیم گرفتم همیشه یک عینک زاپاس همراه خودم ببرم. بدون عینک نمره چهار، من بی‌تعارف کورم.

تیغ ژیلست، ریش‌تراش، اودکلن، آینه، قرص مسکن و قرص‌های دیگر و نوار چسب زخم و شانه هم که جزء ملزومات است. اگر در این سن دل‌پیچه بگیرم یا زپ ساک، پوست دستم را خراش بدهد، باید توی شهر غریبه بگردم دنبال چسب‌زخم و قرص ضداسهال. البته اینها سوای دواهایی است که به‌طور مرتب باید بخورم و همیشه همراهم است.

درباره فواید قرص ضداسهال توضیح نمی‌دهم، چون خودتان می‌توانید حدس بزنید که استاد در حالت دل‌پیچه چه کارگاه با حالی اجرا خواهد کرد. کلاه و جوراب و لباس زیر به تعداد روزهای اقامت، لباس‌خواب، پیراهن اضافه، شال‌کردن و دو عده ملافه و یک روبالشی و حوله هم احتیاطا برمی‌دارم. گاهی پیش می‌آید که آدم را در هتل چهارستاره در سه ستاره یا خوابگاه اسکان می‌دهند که لازم می‌شود علاوه بر اینها مواد ضدعفونی‌کننده هم با خودت ببری. کارت ملی و شناسنامه و کارت پول با موجودی در حد یک روز اقامت در هتل یا مسافرخانه و بلیت برگشت با هواپیمای اتوبوس، به اضافه مقدار معتابیهی پول نقد هم باید همراهم باشد چون ممکن است از هواپیمای پیاده شوم و هیچ‌کس به پیشوازم نیاید؛ آدمیزاد است دیگر. ممکن است یادشان رفته باشد که برایت هتل یا خوابگاه رزرو کنند و پول نقد هم برای اینکه به هر دلیلی ممکن است خودپرداز در دسترس نباشد و ناچار شوم پول نقد بدهم.

خوشبختانه از وقتی موبایل‌های هوشمند به بازار آمده است برای آدم همه‌کاری می‌کنند. دیگر لازم نیست دوربین، چراغ‌قوه، آینه، ساعت، تقویم، دفترچه یادداشت، روزنامه و جدول، واکمن و قطب‌نما و قبله‌نما بردارم. خدا پدر مخترعش را بیامزد. خودمانیم عجب چیزی ساخته. فقط باید یادم باشد که شارژرش را حتما با خودم ببرم چون مثل حوضی که زیرآبش باز نباشد، شارژ خالی می‌کند.

فکر می‌کنم فهرستم تکمیل است اما نه، اتو و پاشنه‌کش یادم رفت. وقتی بعد از چند ساعت نشستن در فرودگاه و داخل هواپیمای تاکسی سالم به مقصد می‌رسم، کت‌وشلوار و پیراهن به تم گریه می‌کند؛ همین‌طوری که نمی‌توانم بروم سر کلاس. مثلا من استادم، باید تمیز و مرتب باشم. پاشنه‌کش هم گرچه وسیله بی‌ارزشی است اما گاهی وقت‌ها واقعا به کار می‌آید؛ زمانی که شکم پر است و نمی‌توانی دولا شوی. کتری برقی هم بد نیست بردارم. تجربه نشان داده که در خوابگاه کسی برایت چای یا قهوه سرو نمی‌کند. بهتر است چند حبه قند، چند عدد چای کیسه‌ای و نسکافه هم همراهم باشد. داشت یادم می‌رفت؛ دمیایی خیلی لازم است. اگر مثل من وسواسی باشی‌د چطور می‌خواهی پارهنه روی موکت یا سرمایک‌هایی که همه با کفش راه رفته‌اند، قدم بگذاری یا دمیایی‌هایی را ببویشد که به مرور زمان رنگ عوض کرده‌اند!

همه وسایل را به اضافه یک کتاب برای مطالعه، شیوه‌نامه‌های کارگاه و کتاب‌های فهرست باشگاه‌ها را در چمدان کوچک یا بهتر بگویم ساک بزرگم جا دادم و با اطمینان خاطر از اینکه پیدانی همه‌چیز را کرده‌ام، راهی سفر شدم. خوشبختانه به خیلی از وسایلی که برده بودم، نیاز نیفتاد. با خودم گفتم: «آخه آدم وسواسی! لازم بود این همه وسیله با خودت بیاری؟ دیدی به خیلی‌هاش نیاز نداشتی!».

اما همین که از تاکسی پیاده شدم، رعدوبرقی زد و تا آدمد خودم را به یک جای سروشیده برسانم رگبار گرفت و در سی‌ثانیه خیس و آب‌کشیده شدم. با این سرووضع چطور می‌توانستم به کارگاه بروم. یادم افتاد که چتر با خودم نیاورده‌ام.

روایت

شهروندان محروم از خدمات الکترونیک

پرستو دوکوهکی

ساختمان تبریزی در ابتدای خیابان ۱۲ فروردین در مرکز تهران، روزانه از افرادی پر و خالی می‌شود که به هر علتی در دوره‌ای از زندگی خود در یکی از دادگاه‌های ایران متهم بوده و تیره شده و حالا برای دریافت گواهی عدم سوپیشینه به این ساختمان دادگستری ارجاع داده شده‌اند. این افراد، برخلاف آنهایی که هیچ‌گاه در هیچ دادگاهی متهم نبوده‌اند، نمی‌توانند از طریق امکانات دولت الکترونیک (پلیس ۱۰+) گواهی عدم سوپیشینه بگیرند. چرا؟ چون پایگاه داده‌های قوه قضائیه و پایگاه داده‌های پلیس در همین حد به هم متصل شده‌اند. به بیان دیگر در اتصال این دو سیستم قانون صفر و یک بدون گذاشتن هیچ شرطی اجرا می‌شود؛ شهروندان یا دادگاهی شده‌اند یا نشده‌اند. اگر دادگاهی نشده‌اند، برایشان گواهی صادر می‌کنیم و اگر دادگاهی شده‌اند، فارغ از نتیجه دادگاه باید تا آخر عمر برای دریافت گواهی عدم سوپیشینه به ساختمان تبریزی مراجعه کنند. در این ساختمان افراد مدارک به‌دست بین اتاق‌ها سرگردانند و پشت در اتاق‌ها به‌صاف ایستاده‌اند. اگر بار اولی باشد که درخواست گواهی عدم سوپیشینه کرده‌اند، باید به دادگاه یا دادگاه‌هایی در سراسر کشور که در آنها محاکمه شده‌اند برگه استعلام را دستی ببرند و جواب بیاورند، اما – خداراشکر– که دفعه‌های بعد کافی است برگه قبلی را با خود ببرند تا از استعلام‌ها خلاص شوند. در دادگستری هیچ‌کس جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد که چرا نتیجه دادگاه‌ها به پلیس اعلام نمی‌شود. اگر قرار نیست پلیس به پایگاه داده تیره‌شدگان دسترسی داشته باشد، چرا اساسا صدور گواهی عدم سوپیشینه به مراکز مربوط به پلیس سپرده شده است؟ مراجعان ساختمان تبریزی اغلب کسانی هستند که برای انعقاد قرارداد کاری خود یا تمدید آن سالانه و گاهی حتی چندبار در سال ساعت‌هایی از عمر خود را پشت در اتاق‌های این ساختمان دادگستری دچار کاغذبازی‌اند و امیدوارند که روزی «خدمات الکترونیک» شامل آنان هم بشود.

زیر آسمان شهر

شهردار تهران را بی‌معلول می‌خواهد!

در آستانه بازگشایی مدارس هستیم، آمادگی برای همراه آن‌قدر سخت نیست، اما تهران شهری شلوغ است، پایتخت است، سعی می‌شود پاکیزه بماند، اما کار آسانی نیست. بیشتر کارها به بخش خصوصی سپرده شده است، سطل آشغال‌ها در اکثر مواقع پر است و عده‌ای در آنها مشغول جست‌وجو هستند. اگر می‌خواهیم دوجرخه‌سواری یا پیاده‌روی کنیم به سختی ممکن است. حتی چند روز پیش شایعه‌ای هم منتشر شد که قرار است بوستان‌های شهر را هم بفروشند. البته خبر خوب امسال زیاد بود؛ هم از پشه‌های سفید که تا دهان خود را باز می‌کردید در دهانتان می‌فتند، خبری نبود، هم قرار است بالاخره پنج هزار دوجرخه در سطح شهر قرار داده شود تا با آن رفت‌وآمد شود. قرار است هفته آشنایی با تهران از ۱۴ مهر با همکاری مدارس و کارخانه‌ها برپا شود. الهام فخاری، نماینده شورا در کمیسیون شهر دوستدار کودک شده است، حتی ۲۲ ناحیه هم تحت مدیریت زنان قرار گیرد. البته اگر شهردار بماند و گیر مصوبه بازنشستگان نیفتد. برنامه‌های زیادی در راه است، اما شهردار پایتخت انگار علاقه‌ای به شنیدن و بازخوانی نکته‌ها ندارد. افشانی، شهردار تهران، در دومین نشست با شهرداران ناحیه تهران باز هم علیه معلولان سخن گفته، هرچند بحث کلی او درباره معقدان متجاهر و متکدیان بوده است؛ اینکه چنین افرادی چهره شهر را زشت می‌کنند و باید تحت سرپرستی سازمان‌های دیگر نظیر بهزیستی و کمیته امداد قرار گیرند و چون آنها مسئولیتشان را قبول نمی‌کنند، این‌اتفاق برای پایتخت رخ می‌دهد. آن بخش از سخنان او دردناک می‌شود که با غیظ می‌گوید: «تعدادی از معقدان معلول هستند، زیر نظر سازمان بهزیستی، چرا باید از خانه خارج شوند». آقای شهردار شاید اگر شما هم اندکی مهربان‌تر، نه این‌قدر عصبانی‌تر با مسئولیت خود روبه‌رو می‌شدید و قصدتان حذف ضعیف‌ترین ساکنان شهر تهران نبود، به دنبال راه‌حلی غیر از نامرئی‌کردن آنها می‌گشتید. حتما می‌دانید بسیاری از آموزه‌ها بر توانمندسازی افراد تاکید دارند. هیچ‌کس از دیدن کودکان زباله‌گرد، مردان و زنان کارتن‌خواب یا معقدان در خیابان‌های شهرش خوشحال نیست، اما همه هم می‌دانند این نوع زندگی وجود دارد و امکان حذف کامل آن نیست. آقای شهردار، اگر تا پیش از این در تهران مسئولیت داشته‌اید، حتما وقت نکرده‌اید تا به حال کودکی را با کالسکه در شهر این‌طرف و آن‌طرف ببرید تا بدانید چه کار دشواری است. نباید حتما معلول بود که دچار مشکل شد، کافی است پاتیان بشکند و مجبور به عبورومرور با عصا باشید. ولی آقای شهردار حتما هیچ‌کدام از اطرافیان‌تان درگیر این نبوده‌اند که تکه‌ای از شهر را همانند معلولان طی کنند که به همین راحتی دستور خانه‌نشینی را داده‌اید. آن هم برای بار دوم. آقای شهردار همه می‌دانیم که مسئولان وظیفه خود را به خوبی انجام نداده‌اند؛ نه رؤسای کمیته امداد، نه رؤسای بهزیستی و نه حتی شهردار قبلی، ما از تهران بزرگمان انتظار نداریم که هر لحظه ظاهری زیبا داشته باشد. خیلی خوب است اگر معقدان از سطح شهر جمع شوند، اما وقتی شما با چنین موضعی از معقدان معلول سخن می‌گویید انگار قصد دارید مشکلات را مخفی کنید تا حل. همه ما آرزو داریم لااقل در دوران مدیریت اصلاح‌طلبان، تهران شهری برای همه باشد؛ هم برای مادران با کالسکه و هم برای معلولان ویلچرهایشان. حتی اگر این معلولان معتاد باشند.